

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اعتبار «عربیت» در ایجاب و قبول

مرحوم امام(ره) در ادامه مسأله اول می‌فرمایند: «و الأقوى عدم اعتبار العربية، بل يقع بكل لغة و لو مع إمكان العربي، كما أنه لا يعتبر فيه الصراحة» [1]؛ آیا کسی که می‌خواهد عقد بیع را با ایجاب و قبول محقق سازد، باید ایجاب و قبول عربی باشد، یا اینکه عربی بودن در آن شرط نیست؟ قدماء از فقهاء، مثل محقق ثانی(ره)، مرحوم شهید ثانی(رض)، فاضل مقداد(ره) و جمع دیگری، تصریح کرده اند که ایجاب و قبول در بیع باید به صیغه عربی باشد.

محقق ثانی(ره) فرموده: «و يشترط وقوعهما بالعربية مراعى فيها احكام الاعراب و البناء و كذا كل عقد لازم» [2]؛ ایجاب و قبول باید عربی باشد و با عربی صحیح هم خوانده شود.

در بین قدما این مطلب مسلم است که عقود لازم، محتاج به لفظ و صیغه مخصوص است و این صیغه مخصوص باید عربی باشد. اما در میان متأخرین، می‌توان گفت تمام متأخرین، همین فتوای امام(رض) را دارند که در ایجاب و قبول عربیت معتبر نیست. حتی اگر طرفین می‌توانند به صیغه عربی بخوانند، باز عربیت معتبر نیست.

تنقیح محل نزاع

ابتدا باید معلوم شود که نزاع در چه فرضی و طبق چه مبنایی است؟ معلوم است کسانی همچون مرحوم نراقی(ره) که اصلاً لفظ را در باب عقود معتبر نمی‌دانند [3] (اعتبار؛ یعنی اینکه انشاء منحصرأ باید با لفظ واقع شود)، بلکه می‌گویند انشاء؛ هم با لفظ، هم با عمل و هم با کتابت منعقد می‌شود، (و حتی نزد بعضی فقهاء، بین اینها طولیتی هم وجود ندارد و نمی‌گویند ابتدا با لفظ، اگر نشد با فعل، اگر نشد با کتابت، بلکه آنها را در عرض هم قرار می‌دهند)، چنین کسانی اصلاً از اعتبار عربیت بحث نمی‌کنند. چرا که وقتی لفظ اعتبار ندارد، دیگر بحث از جزئیات آن معنا ندارد.

اما کسانی که وقوع بیع را بنحو معاطاتی یا کتابت قبول ندارند و می‌گویند حتماً باید در بیع، «لفظ» باشد، این نزاع در اینجا جریان دارد که آیا این لفظ، باید به عربی باشد یا عربیت در آن معتبر نیست؟ پس از تنقیح محل نزاع، باید ببینیم قائلین به «اعتبار عربیت»، چه دلیلی اقامه کرده اند و آیا این ادله تام است یا خیر؟

ادله قائلین به اعتبار «عربیت»

اینجا مجموعاً سه دلیل اقامه کرده‌اند؛

دلیل اول؛ این است که این اطلاقات و عموماتی که در قرآن و سنت وارد شده، «انصراف» به مورد متعارف دارد. مثلاً مراد از بیع در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، همان بیع متعارف است که با صیغه عربی بوده، یا تجارت در «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ»، همان تجارت متعارف، منظور بوده که با صیغه عربی بوده است. – دقت کنید! این بحث برای تمام ابواب معاملات مفید است، یعنی در باب نکاح و در سایر عقود، نیز جریان دارد، مخصوصاً در باب نکاح که مورد ابتلاء عامه مردم است. مثلاً اگر مرد و زنی با اینکه می‌توانند ایجاب و قبول را به عربی بخوانند، آیا باز عربیت معتبر است یا نه؟ –

نقد دلیل اول: بر این دلیل (انصراف)، چند اشکال وارد است.

اولین اشکال (که اشکال صغروی است) این است که از کجا می‌گویید متعارف در زمان آیه، فقط بیع عربی بوده است؟ «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»؛ یعنی بیعی که از هر عاقلی صادر می‌شود، چه در جزیره العرب، چه غیر جزیره العرب. مگر در خارج از جزیره العرب بیع واقع نمی‌شد؟ آیا آنها بیع را به زبان عربی منعقد می‌کردند؟ بله، در برخی روایات، گاهی اوقات از ائمه (ع) سؤال می‌کنند که به چه نحوی معامله انجام دهیم؟ می‌فرماید: تو بگو «ابیع» و او بگوید «اشتری»، اما معنای این کلام این نیست که تعین داشته باشد.

اشکال دوم (که اشکال کبروی است): اگر يك موردی متعارف شد، دلیلی نداریم که بگوییم آن خطاب – ولو عمومیت لغوی و اطلاق دارد –، انصراف به آن مورد متعارف داشته باشد. – این مطلب را قبلاً گفته‌ام، باز هم عرض می‌کنم؛ يك مطلبی که در فقه ما کثراً مآ واقع شده، این است که بلافاصله فقهاء می‌گویند اطلاق و عموم را باید بر مورد متعارف حمل کنیم.

در مسئله «رؤیت هلال» نیز برخی از همین راه وارد شده‌اند که در روایات «صم للرؤية و افطر للرؤية»، مراد از رؤیت، رؤیت متعارف است، و رؤیت متعارف هم رؤیت با چشم معمولی است و اگر کسی با دوربین یا تلسکوپ ببیند این رؤیت متعارف نیست.

بنده در آن رساله‌ای که در «اعتبار ابزار جدید در رؤیت هلال» نوشته‌ام، این بحث را مفصل بیان کرده‌ام، و موارد زیادی (بیش از بیست مورد) از کتاب جواهر آورده‌ام، که خود مرحوم صاحب جواهر (ره) و فقهاء دیگر با اینکه يك موردی متعارف بوده، اما می‌گویند وقتی دلیل از نظر لغوی عمومیت و اطلاق دارد، دیگر مجالی برای حمل دلیل بر مورد متعارف نیست. –

به عبارت روشن‌تر؛ «متعارف بودن»، منشأ انصراف نمی‌شود. شما در اصول خوانده‌اید که منشأ انصراف، «کثرت استعمال» است. اگر يك لفظی را کثراً مآ در يك معنایی استعمال کردند، این منشأ انصراف است. اما کثرت مصادیق و افراد در خارج، منشأ برای انصراف نمی‌شود.

اشکال سوم: نکته‌ای است که امام (رض) می‌فرمایند [4]، که ما اگر از راه مناسبت بین حکم و موضوع وارد شویم، حکم، «أَحَلَّ» است، و موضوع، «البيع» است (مراد از موضوع در اینجا، آن اصطلاح اصولی، موضوع در مقابل متعلق نیست). حال می‌گوییم خداوند بیع را حلال کرده، آیا «مناسبت بین حکم و موضوع» اقتضا می‌کند که حلیت، فقط با بیع به صیغه عربی مناسبت داشته باشد، یا این مناسبت مقتضی این است که این حلیت با هر بیعی، چه به صیغه عربی و چه غیر عربی، مناسبت دارد؟

ایشان می‌فرمایند چون مراد از «بیع» در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، آن انشاء و سبب و ایجاب و قبولی که طرفین می‌خوانند نیست، بلکه «مُنْشَأُ» و «مُسَبَّبُ» از ایجاب و قبول مراد است، و نیز مراد از «تجارت» در «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ»، سبب تجارت نیست، بلکه مُسَبَّبُ از تجارت مراد است، لذا دیگر وجهی ندارد که این اطلاقات را بر ایجاب و قبول عربی حمل کنیم.

اگر گفتیم شارع هر «بیع مسببی» و «تجارة مسببی» را حلال کرده، و مناسبت حکم و موضوع اقتضا می‌کند که حلیت با جمیع مصادیق بیع مناسبت داشته باشد، نتیجه این می‌شود که همانطور که در بین عقلاء در این مسبب، آلات و الفاظ خاصه دخالت ندارد، - شارع فرموده «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، یعنی همان بیع عقلاء، بیع عقلاء همان «بیع مسببی» است، و «بیع مسببی» آن است که نزد عقلاء سبب خاصی مثل لفظ، عربیت و ... در آن دخالت ندارد.

اساساً طبق همان اشکال اول، وقتی می‌گویند شك می‌کنیم در اینکه آیا عربیت معتبر است یا نه؟ به اطلاق «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» تمسك می‌کنیم، و حتی مرحوم صاحب معالم (ره) از مواردی که برای اصالة الاطلاق مثال می‌زند، همین اطلاق «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» است، که به آن تمسك می‌کنند برای اینکه عربیت معتبر نیست. و همینطور هم هست؛ یعنی «البيع الصادر من كل شخص عربياً كان أو غير عربی». لذا وجهی ندارد که از راه اطلاقات و عمومات، عربیت را معتبر بدانیم.

دلیل دوم (قائلین به اعتبار عربیت): «التأسی و الاقتداء بالنبی(ص)» است. ما شك نداریم که پیامبر(ص) که شارع بوده، عقود خودش را اعم از بیع و غیر بیع، با الفاظ عربی منعقد می‌کرده، ما هم به ایشان تأسی و اقتدا داشته باشیم.

نقد دلیل دوم : اولاً از این که پیامبر(ص) معاملاتشان را به الفاظ عربی منعقد می‌کرده، نمی‌توانیم استفاده کنیم به غیر عربی واقع نمی‌شده است.

مخاطبین پیامبر(ص) عرب بودند، و تکلمشان به زبان عربی بوده، لذا به اقتضای آن، پیامبر(ص) بیع را به صیغه عربی جاری می‌کرده، و حتی از چنین فعلی نمی‌توانیم استحباب این کار را هم استفاده کنیم که بگوییم چون پیامبر(ص) بیع را به ایجاب و قبول عربی منعقد می‌کرده پس عربیت در صیغه مستحب است، زیرا استحباب عربیت در جایی است که به غیر عربی ممکن باشد، اما پیامبر(ص) به عربی منعقد کرده است، اما جایی که تمام مخاطبین، عرب هستند و زبان دیگر بلد نیستند و پیامبر(ص) چاره‌ای نداشته غیر از اینکه به صیغه عربی جاری کند، از این فعل، استحباب عربیت را هم نمی‌توان استفاده کرد، چه رسد به اعتبار عربیت.

دلیل سوم: اصلاً عقد در عالم خارج با غیر از الفاظ عربی منعقد نمی‌شود، و اگر يك انشائی به غیر الفاظ عربی باشد، مصداق برای عقد نیست، و موضوعاً از عنوان عقد خارج است. بعبارة اخرى؛ اگر گفتیم «بعث» و «اشتریت»، آنگاه این عقد و انشاء است، اما اگر گفتیم «فروختم» و «خریدم»، این عقد و انشاء نیست. حقیقت و قوام «عقد» و «انشاء»، به عربیت است.

نقد دلیل سوم : جواب این است که این شرط را از کجا آوردید؟ عقد یعنی التزام طرفینی.

در لغت می‌گویند «عقد التزام در مقابل التزام است»، اما نمی‌گویند که این باید به صیغه عربی باشد. عرف هم عربیت را معتبر نمی‌داند. در عقل و نقل نیز هیچ شاهی بر اینکه «حقیقت انشاء متقوم به عربیت است» نداریم. «انشاء» در مقابل «اخبار» است، همانطور که عربها انشاء و اخبار دارند، عجمها نیز دارند. شما می‌گویید یکی از «صیغ انشائیه»، «امر» است، آیا امر فقط در لسان عرب وجود دارد؟ و در زبان فارسی یا زبان انگلیسی یا زبانهای دیگر امر نداریم؟ هر جا امر باشد، انشاء است. بنابراین، بطلان دلیل سوم هم واضح است.

نتیجه بحث و نظر استاد

نتیجه این شد که سه دلیلی که برای اعتبار عربیت اقامه شده، تمام نیستند. چه بسا بتوانیم اینطور بگوییم که؛ اولاً: «قرآن»؛ ولو به زبان عربی است اما برای جمیع بشر است، وقتی خداوند متعال می‌فرماید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، این آیه مربوط به تمام بشر تا روز قیامت است. این قضیه، يك قضیه حقیقیه است، لذا هیچ لسانی در این معنا دخالت ندارد. اصلاً مقتضای جامعیت دین، همین اقتضاء را دارد.

ثانیاً: این همه در فقه می‌خوانیم که معاملات، امضائی است. چرا در اینجا این را نمی‌گویید؟ قدماء عربیت را معتبر دانستند، ما عرض می‌کنیم مگر شما نمی‌فرمایید که معاملات بر خلاف عبادات است و معاملات از امور امضائیه است، وقتی شارع مقدس می‌گوید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، در مقام تأسیس قانون نیست بلکه در مقام امضاء است، که «كل بيع صادر من كل انسان، عربياً كان أو غير عربی» را امضاء می‌کند. وقتی از امور امضائیه شد، یعنی آنچه را که بین عقلاست امضاء می‌کند. با مراجعه به عقلاء در می‌یابیم که فرقی بین عربی و غیر عربی نیست. پس ما می‌توانیم بگوییم در معاملات (معاملات بالمعنی الاعم، یعنی مثل نکاح را هم شامل می‌شود)، چون امور امضائیه هستند، عربیت معتبر نیست.

حتی اگر از روایات در باب خاصی مثل باب طلاق، یا باب نذر استفاده کردیم که شارع، يك صیغه مخصوصی را در نظر دارد، اگر آن صیغه به صورت عربی هم باشد، باید به عربی خوانده شود. اما اگر از روایات چنین چیزی استفاده نکردیم، مثلاً مخاطب راوی يك عرب زبان بوده، از امام(ع) سؤال می‌کند که من اگر بخوام زنم را طلاق دهم چطور طلاق دهم؟ امام(ع) می‌فرمایند بگوید «انت طالق» یا «هی طالق»، امام(ع) این را به اقتضای حال مخاطب فرموده است و الا اگر کسی صیغه عربی بلد نیست، چگونه می‌تواند این حرف را بزند؟

ما هم می‌توانیم بگوییم قاعده اولیه در باب معاملات، عدم اعتبار عربیت است الا آنجایی که دلیل خاص داشته باشیم. بعضی از علمای عامه می‌گویند در باب نکاح دلیل خاص داریم. حنفی‌ها می‌گویند حتی اگر مرد و زن بخواهند باهم ازدواج کنند باید صیغه عربی را بخوانند ولو معنایش را هم نفهمند، ولو به آنها تلقین کنند، اما فقط اجمالاً بدانند با این صیغه يك علقه زوجیتی ایجاد می‌شود.[5]

این کلام چه وجهی دارد؟ اینکه موجب وهن دین است که ما بگوییم این را باید حتماً بخوانید ولو اینکه معنای آن را نفهمید. بعضی عامه، مثل شافعیه حتی در نکاح هم گفته اند؛ ولو قدرت بر عربیت هم داشته باشند، اما عربیت معتبر نیست. این کلام علی القاعده است و قاعده‌ای است که ما هم بیان کردیم.

[1] - تحریر الوسیلة 1 : 504

[2] - جامع المقاصد 4 : 59

[3] - مستند الشیعة في أحكام الشريعة 14 : 249

[4] - کتاب البیع 1 : 320

[5] - ر ک: الفقه على المذاهب الاربعة.

